

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان مرحوم آیت الله العظمی فاضل(ره)

نسبت به فرمایش مرحوم آقای حکیم(ره) در کلمات والد ما(رضوان الله علیه)، در کتاب قواعد فقهیه صفحه 180 مجموعاً سه اشکال ذکر شده است.

اشکال اول: فرمودند: ما باشیم و ظاهر این روایات، ظاهر روایات این است که به مجرد صدور طلاق می‌توان شخص را الزام کرد؛ چرا که روایات ظهور در این دارد که طلاق صحیحاً واقع شده است، هرچند که بر طبق مذهبشان است. در نتیجه، استبصار بعد نمی‌تواند این الزام را از بین ببرد.

اشکال دوم: فرمودند: اساساً اموری مانند طلاق از اموری نیستند که قابلیت تقیید به يك قیدی را داشته باشند؛ بگوئیم این زن مطلقه است، مادامی که زوج فلان شرط را داشته باشد یا تا مادامی که خود زوج فلان شرط را داشته باشد؛ یا به تعبیر صنعتی‌تر بگوئیم در باب عقود مسئله تعلیق ثبوتاً مانعی ندارد؛ می‌توان عقد بیع یا ازدواج و یا هبه‌ای را معلق بر قیدی کرد؛ ولی آنچه مشکل است، مقام اثبات می‌باشد. در مقام اثبات اجماع قائم شده است که تعلیق در باب عقود جایز نیست؛ و اگر يك عقدی مثل بیع، هبه، یا اجاره بخواید معلق شود - که خود این هم صوری دارد که مرحوم شیخ در مکاسب آن را بیان کرده‌اند - جایز نیست؛ اما در باب ایقاع علاوه بر اینکه مشکل اثباتی دارد، اصلاً اشکال ثبوتی هم دارد. بنابراین، باب طلاق و عتاق از امور تقیید بردار نیستند؛ و در نتیجه، ما طلاق یا عتق متزلزل نداریم. لذا، در مانحن فیه، مردی که زن خودش را سه طلاقه کرده است، نمی‌توان گفت **هذا صحيح ما دام كونه مخالفاً** که در صورت استبصار بگوئیم آن طلاق صحیح نبوده است. چنین چیزی با ماهیت ایقاعات سازگاری ندارد. البته همانگونه که عرض کردم، در تعبیر شریف ایشان، تعبیر به ایقاع و ثبوت و اثبات نیست؛ اما می‌توانیم مطلب ایشان را در چنین قالبی بیان کنیم.

و اما **اشکال سوم**، می‌فرمایند: لازمه بیان مرحوم آقای حکیم(ره) این است که بگوئیم باید تمام روایات - که می‌گویند اگر يك زوج سنی زوجه‌اش را در يك مجلس سه طلاقه کرد، طبق قاعده الزام طلاقش صحیح است - را تقیید بزیم به جایی که بعد از این طلاق، استبصاری واقع نشود. تعبیرشان این است که این موارد را تقیید بزیم به جایی که **لم يترتب على الطلاق أثر**، اما اگر بر طلاق اثری واقع شد، به این که اگر بعد از این طلاق ازدواجی نبود، در صورتی که شخص مستبصر شود، خود او می‌تواند به زن رجوع کند؛ بنابراین، فایده و اثر استبصار و عدم استبصار در جایی است که **لم يترتب على الطلاق أثر** یعنی يك تزویجی بعدش محقق نشده باشد؛ اما اگر تزویج محقق شده باشد، خود مرحوم آقای حکیم می‌گویند اینجا بین استبصار و عدم استبصار فرقی نیست. پس، لازم است که تمام روایات را به این صورت قید کنیم؛ لکن وقتی به روایات مراجعه می‌کنیم، تحمل چنین قیدی بسیار بعید است. این اشکال سوم تقریباً شبیه همان اشکال دومی است که دیروز بیان کردیم؛ مبنی بر این که لازمه فرمایش

مرحوم آقای حکیم این است که نتوانیم بگوییم آیا طلاق صحیح است یا نه؛ چرا که باید صبر کنیم تا معلوم شود زوج مستبصر می‌شود یا نه، و در صورت عدم استبصار، طلاق صحیح خواهد بود.

ذکر یک شاهد بر سخن مرحوم آقای حکیم و نقد آن

در اینجا روایتی وجود دارد که چه بسا بتوان آن را شاهد فرمایش آقای حکیم قرار داد؛ محتوای روایت این است که اگر زوج استبصار پیدا کرد، طلاقی که زوج قبلاً داده است، منهدم شده و از بین می‌رود. روایت در صفحه 63 جلد 22 و **سائل الشیعه**، باب 29 از «ابواب مقدماته و شرائطه» در کتاب الطلاق، حدیث 6، چنین است: **و عن عدة من اصحابنا**، مرحوم کلینی از عده‌ای از اصحاب امامیه نقل می‌کند. مرحوم کلینی در کتاب **کافی** در موارد زیادی این عبارت را بکار می‌برد؛ آیا این موجب می‌شود که روایت از حیث سند ضعیف پیدا کند یا اینکه موجب تقویت سندی روایت است؛ البته بعضی از موارد آن مشخص است، مثل جایی که از احمد بن محمد نقل روایت می‌کند، که این عده مشخص هستند؛ **عن سهل بن زیاد** مرحوم کلینی بیان می‌کند که این عده در اینجا از سهل بن زیاد نقل می‌کنند؛ اینها چهار نفر هستند و اسامی‌شان مشخص است.

اما مواردی هم وجود دارد که اسامی این افراد معلوم نیست، آیا چنین چیزی موجب ضرر و قرح به روایت می‌شود؟ تحقیق این است که نه، هیچ ضرری به حدیث وارد نمی‌شود و بلکه موجب تقویت روایت است. **عن اسماعیل بن مهران**، مراد اسماعیل بن مهران اَبی‌نصر است که مورد اعتماد است **عن محمد بن منصور الخزاعی**، این شخص توثیق ندارد، و **عن علی بن سويد** که این شخص موثق است.

اما نکته این است که این روایت به سه سند نقل شده است که يك سندش همین بود که بیان کردیم. سند دوم این است: **عدة من اصحابنا عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين، عن محمد بن اسماعيل بن بضيع، عن عمه حمزة بن بضيع عن علي بن سويد؛** و سند سوم چنین است: **عدة من أصحابنا عن الحسن بن محمد، عن محمد بن احمد بن نهدي، عن اسماعيل بن مهران، عن محمد بن منصور، عن علي بن سويد.** به هر کدام از این سه سند که مراجعه کنید، در آنها روایتی وجود دارند که یا توثیق ندارند و یا اشکالات دیگری بر آنها وارد است؛ **حمزة بن بضيع** واقفی است و مرحوم کشی (ره) در رجال خودش، روایاتی دالّ بر مذمت حمزة بن بضيع آورده است. **حسن بن محمد** مشترك بین افراد زیادی است. **محمد بن احمد نهدي** مورد اختلاف است؛ نجاشی گفته مضطرب الحدیث است؛ کشی توثیقش کرده و ابن غضائری تضعیفش کرده است (بنابر این که تضعیفات ابن غضائری معتبر باشد).

به هر حال، هر سه سند این روایت مورد اشکال است. **عن أبي الحسن موسى (ع)** از امام کاظم (علیه السلام) نقل روایت می‌کند؛ **فی حدیث انه كتب الى یسئله عن مسائل كثيرة فأجابہ بجواب سؤالهای زیادی را علی بن سويد پرسیده و حضرت جواب داده است** **هذه نسخة عين جواب حضرت این است** **بسم الله الرحمن الرحيم الى ان قال و سئلت عن امهات اولادهم -** گاه اوقات بعضی‌ها سؤال می‌کنند که در زمان ائمه (علیهم السلام) هم استفتائات بوده یا نه؛ اکثر این مکاتبات همین استفتائاتی است که در زمان ما متعارف است - **و عن نكاحهم و عن طلاقهم** سؤال کرده از مادران اولاد مخالفین و از نکاح و طلاق آنها؛ که آیا این امورشان درست است یا نه؟ امام (علیه السلام) در جواب فرموده است: **فأما امهات اولادهم فهن عواهر الى يوم القيامة** امهات اولاد اینها تا روز قیامت عواهر هستند؛ مقصود این نیست که عاهر واقعی باشند، بلکه حکم عواهر را دارند؛ و الا نکاح واقعی همان است که در مذهب ما وجود دارد؛ یعنی ممکن است که ما به **لكل قوم نكاح** تمسك کنیم و بگوییم نکاح اقوام دیگر صحیح است، اما باز آن صحت با صحتی که در نکاح مذهب ما وجود دارد، فرق دارد؛ اینجا هم امام (علیه السلام) چنین معنایی را اراده کرده اند؛ اینان بدون اذن ولی نکاح می‌کنند و در غیر عده طلاق می‌دهند، لذا حکم عواهر را دارند.

در ذیل امام(علیه السلام) فرموده: **فَأَمَّا مَنْ دَخَلَ فِي دَعْوَتِنَا فَقَدْ هَدَمَ إِيْمَانَهُ ضَلَالَةً** فرموده هر کسی از اینها که داخل در دعوت ما بشود، ایمانش گمراهی‌اش را منهدم می‌کند **وَيَقِينُهُ شَكَّهُ** هنگامی که ولایت ما را بپذیرد، یقینی که پیدا می‌کند تمام مشکوکات قبل را از بین می‌برد. شاهد این است که بگوئیم چنین ذیلی اطلاق دارد؛ و می‌گوید کسی که مستبصر شود، جمیع آثار سابق از بین می‌رود؛ و در مانحن فیه، یکی از آثار سابق این بوده که طلاق او به صورت صحیح واقع شده است، و الآن که استبصار پیدا کرده، آن طلاق کالعدم می‌شود و آن زن زوجه خود همان مرد می‌شود. پس، اگر بخواهیم به این روایت استدلال کنیم، باید بگوئیم ذیل روایت چنین اطلاقی دارد و اطلاقش شامل مانحن فیه می‌شود.

مرحوم آقای حکیم(ره) نیز در کتاب **مستمسک** بعد از نقل این روایت، می‌فرمایند: **لا يخلو عن اشكال و غموض**، ایشان اشکال سندی به روایت نکرده‌اند، اما فرمودند: این روایت از ناحیه متن اشکال و غموض دارد؛ وجهش هم این است: **لعدم وضوح رجوع هذه الفقرة إلى ما ذكر بل من المحتمل رجوعها إلى مسألة أخرى غير هذه المسألة** فرموده است در مورد عبارت «**أما من دخل في دعوتنا**» احتمال قوی می‌دهیم که ربطی به عواهر و نکاح نداشته باشد و بلکه مربوط به مسئله دیگری باشد؛ چون علی بن سوید از مسائل زیادی از امام(علیه السلام) سؤال کرده است و امکان دارد که روات قسمت‌هایی از وسط این مکاتبه را حذف کرده و در ذیل آن آورده باشند و حال آن که ذیل مربوط به مسئله دیگری غیر از این مسئله باشد.

به نظر می‌رسد که این بیان، کافی نیست؛ به مجرد اینکه بگوئیم این احتمال وجود دارد، نمی‌توان گفت که ذیل از این قسمت خارج می‌شود؛ بلکه اگر بتوان آن را به گونه‌ای معنا کرد که مناسبت با این مسأله داشته باشد، صحیح است؛ مانند همان معنایی که ما ذکر کردیم، دیگر اشکالی نخواهد بود. لکن به نظر می‌رسد که چنین اطلاقی برای این روایت بسیار مستبعد و مشکل است؛ برای اینکه **اولاً متعلق «هدم» در خود روایت روشن است؛ فقط در دایره ایمان و ضلال و در دایره یقین و شک است که معنا پیدا می‌کند؛ و در نتیجه، معنای «هدم» ربطی به اعمال فرعی ندارد؛ اگر يك سنی مستبصر شد و حجّش را طبق مذهب اهل سنت انجام داده بود، یا نمازش را بر طبق آنها خوانده بود، اگر قواعد و روایات دیگر را نداشته باشیم، باید بگوئیم که تمام این اعمال را باید اعاده و قضا کند. هیچ فقیهی با این روایت نمی‌آید بگوید که همه کارهای خلاف و باطل او منهدم می‌شود؛ چنین اطلاقی را نمی‌توانیم از این روایت استفاده کنیم. شاهد این مطلب نیز این است که اگر يك سنی با زنی که با او زنا شده و ذات البعل بوده - که اهل سنت زناي به ذات بعل را جزء محرمات ابدیه نمی‌دانند - ازدواج کند، در اینجا روی مذهب خودشان نکاح صحیح است؛ حال اگر بعداً مستبصر شد، باید بگوئیم که آن حلیّت هم از بین می‌رود؛ کسی نمی‌آید به این روایت، برای چنین مواردی استدلال کند. پس، انصاف این است که در این روایت اطلاقی وجود ندارد؛ موردش مسئله ایمان و گمراهی، یقین و شک است. نتیجه آن که، این روایت هم شاهد بر سخن مرحوم آقای حکیم نشد.**

اشکال دیگر نظریه مرحوم آقای حکیم

اشکال دیگری که بر نظریه ایشان وجود دارد، این است که ایشان می‌فرمایند: اگر بعد از آن که سنی زنش را سه طلاقه کرد، یک شیعی می‌تواند با او ازدواج کند و این ازدواج صحیح است؛ بطوری که اگر زوج اول هم بعداً مستبصر شد، بعد از ازدواج دوم، دیگر حقی نسبت به این زن ندارد.

نکته‌ای که وجود دارد این است که این ازدواج دوم بر طبق چه ملاکی صحیح است؛ اگر شما طلاق اول را صحیح نمی‌دانید، چطور ازدواج با این زن صحیح است؛ در اینجا وقتی گرفتار این اشکال می‌شوند، می‌گویند ازدواج دوم، دو اثر دارد؛ هم جنبه سلبی دارد و هم جنبه اثباتی دارد؛ جنبه سلبی‌اش این است که برای طلاق مفید است؛ با نفس ازدواج دوم، طلاق زوجه نسبت به زوج اول محقق می‌شود؛ و جنبه اثباتی‌اش هم این است که آن زن، زوجه مرد دوم می‌شود. شبیه این مورد، جایی است که انسان يك كافر حری را استرقاق کند، در اینجا يك لحظه قبل از استرقاق، از عدم الملك داخل در ملکیت می‌شود و بعد استرقاقش

می‌کند به نفس الاسترقاق.

جواب این است که آیا واقعاً روایات قاعده الزام این را دلالت دارد؟ روایات قاعده الزام که می‌گویند: «فأبنها» یا «حرمت علیه»؛ زن بر او حرام است، یعنی: چه دیگری با او ازدواج کند و چه نکند، نفس حرمت به سبب همان طلاق واقع شده است؛ و ظهور در این دارد که طلاق، طلاق صحیحی است. حال اگر در موردی مثل بیع عمودین، به نفس يك بیع دو امر اعتباری محقق می‌شود، آنجا دلیل خاص دارد؛ اما در مانحن فیه، روایات ظهور روشنی دارد بر این که وقتی زوج زنش را طلاق داد، طلاق صحیحاً واقع شده است؛ می‌خواهد دیگری با او ازدواج بکند یا نکند. اگر شخص دیگری هم با او ازدواج کند، این تزویج يك جنبه اثباتی بیشتر ندارد؛ و بسیار بعید است که گفته شود این تزویج دارای جنبه سلبی نیز می‌باشد. نتیجه عرایض امروز این شد: در فرعی که اگر يك زوجی زوجه‌اش را سه طلاقه کرد و قبل از اینکه شخص دیگری با آن زن ازدواج کند، مستبصر شود، ما باشیم و روایات و ادله، این استبصار اثری ندارد و زوجه مطلقه است و بر این مرد، حرام است؛ بنابراین، او می‌تواند با مرد دیگر ازدواج کند؛ و زوج حق رجوع به او را بدون عقد جدید ندارد.